

نمایشنامه عروسکی « قفل و کلید »

پرده بالا می رود . صحنه دربی بزرگ ... که قفلی طلایی دارد و کلیدی که قدم می زند

قفل : من چنین اجازه ایی رو نمی تونم بدم

کلید : مگه عیبی داره

قفل : تو از من چیزی رو می خوای که وقتش نرسیده

کلید : چقدر سخت می گیری . مگه وقت و بی وقت داره

قفل : (ناراحت) بله

کلید : حالا چرا ناراحت میشی

قفل : خیلی پیله ایی

کلید : گفتم شاید دوست داشته باشی

قفل : من یک قفل اشرافیم

کلید : آهان پس بحث سر اشرافیت ..

قفل : هر جور دوست داری فکر کن

کلید : میشه بفرمایید پس بنده چکاره هستم

قفل : یک کلید ساده

کلید : چون ساده ام پس هیچی

قفل : برو بزار راحت باشم

کلید : یعنی هیچ وقت دوست نداری باز بشی

قفل : به موقع

کلید : شاید موقعش الان باشه

قفل : اربابم بهتر میدونه

کلید : ضرر میکنی ...

قفل : چطور ؟

کلید : آخه معلوم نیست کسی مهربونتر از من واسط پیدا بشه

قفل : چه از خود راضی

کلید : تو هم چه مغرور .. فکر کردی اربابت همش میذاره روی این در شیک باشی

قفل : فعلا که جام راحتی

کلید : آره ... صدتا قفل تا به حال عوض کرده

قفل : (گرفته) جدی میگی

کلید : کاش لاشهاشون بود .. حیف میاندازن تو سطل آشغال

قفل : یعنی منم ...

کلید : شک نکن

قفل : پس چرا تو عوض نمیشی .. هر قفل یک کلید داره ... (فکر) راستی کلید های من کجاست

کلید : دست آدما .. همون صاحبیت

قفل : پس لزومی نداره من با تو غریبه حرف بزنم

کلید : می تونم نجاتت بدم

قفل : از اینجا برو خوبیت نداره

کلید : همه این در ها و قفلها منو می شناسند تازه وارد .. سماجت نکن ... باید واسه یکبار هم که شده تنت

بمن بخوره

قفل : برو گم شو .. داد میزنم ها

کلید : بزن .. فقط اعصاب در رو خورد میکنی ... خدانکنه اونم عصبانی بشه

قفل : برو گمشو

((سکوت))

کلید : میدونی من شاه کلیدم

قفل : برام مهم نیست

کلید : باشه من میرم .. اما خودت خواستی

قفل : چی رو

کلید : کلیدها بی معرفتن .. چون همراه آدمهای بی معرفت میرن .. شاید دگه بر نگردند

قفل : این اتفاق افتاده ؟

کلید : خیلی ..

قفل : پس چرا تو گم نمیشی

کلید : گم نمی شن .. نامردن

قفل : خب چرا تو نامرد نیستی ؟

کلید : من شاه هستم .. شاه هم هیچ وقت نامرد نیست .. آخه نباید باشه .. جایگاه من خیلی بالاست

قفل : اگه اونا بدست آدما هستن .. پس تو بدست کیا هستی ؟

کلید : آدمهای با معرفت .. با مرام ... اونایی که با من خیلی کار دارن ...

((سکوت))

کلید : چی شد سکوت میکنی ؟

قفل : با تو بودن هم برام فرقی نمیکنه .. چون آخرش میاندازنم تو آشغالی ... چقدر من بدبختم

کلید : به همین خاطر میگم .. بیا با هم باشیم .. حتی واسه مدت کمی .. فارغ از هر دردی و غمی

قفل : من دست بخورم دگه رفتم

کلید : خیلی وقته دست خوردی

قفل : این خیانتته

کلید : نکنی اونا می کنن

قفل : نمی دونم .. نمی دونم

کلید : حداقل من باهاتم .. اجازه نمی دم بهت سخت بگذره

قفل : نمی دونم

کلید : می خوای فکر کنی

قفل : می خوای بری ؟

کلید : هر چی تو بگی

قفل : می ترسم

کلید : من کنارتم

قفل : بیا نزدیک تر .. می ترسم

کلید : اومدم ...

قفل : کسی نینه

کلید : کسی نیست .. اینجا همش خلوته ... خیابان آرامه ..

قفل : آه

و پرده میافتد